

و علوم نیز هستند.

به عبارت بهتر، قضایای ارزشی گرچه از حوزه علوم خارجند، لیکن از عوامل مسلط بر علوم هستند، به این معنا که علوم در تاریخ خود همواره به عنوان ابزار در دست گرایشهای حاکم مورد استفاده قرار می‌گیرد، زیرا این افراد هستند که به مقتضای گرایش‌های خود، زمینه پیدایش برخی از علوم را که وسیله ارضاء آن‌هاست ایجاد کرده و یا آن‌که زمینه بسط آن را نسبت به مواردی که از نظر ارزشی مخالف آن‌هاست از بین می‌برند و همچنین این گرایش‌ها هستند که اجازه تصویب قوانین متناسب با خود را داده و یا آن‌که قوانین غیرمناسب را ساقط می‌کنند.» (همان، ص ۲۲۹-۲۲۸)

با این نوع جدایی دین از علم و کنار گذاشته شدن مباحث عقلی از هر دو، نگاه جدیدی به علم حاکم گردید که بسیار آسیب‌زاست و وجود این نگاه است که ضرورت بحث علم دینی را مطرح می‌کند: «در گذشته که رشته‌های گوناگون دانش به شکل کنونی آن تخصصی و مجزا نشده بود، علوم و معارف در یک نوع هماهنگی و ارتباط محتوایی به رشد خود ادامه می‌دادند؛ فلسفه الهی عهده‌دار برخی مبانی مهم و اساسی علوم تجربی بود و داد و ستد علمی بین آن‌ها برقرار بود. تخصصی شدن گستره علوم و دانش‌ها این اثر مهم را به دنبال داشت که داده‌ها و نتایج آن‌ها بیگانه و بی‌ارتباط با هم شکل می‌گیرند و تصویری مبهم و نامتجانس و عیب‌ناک از عالم و آدم عرضه می‌کنند. علوم موجود و متعارف و طبعاً دانشگاه‌ها و مراکزی که در چارچوب این ناهماهنگی درونی و بیگانه‌سازی ناموجه به تحقیق و پژوهش مشغولند، از اساس عیب‌ناک هستند؛ چه عیبی بالاتر از این که در عرصه‌ای از دانش و معرفت، حقایق و واقعیاتی که دیگر شاخه‌های معرفتی در اختیار می‌نهند نادیده گرفته شوند و نسبت به وجود آن‌ها تغافل و تجاهل روا داشته شود. علوم تجربی موجود معیوب است، زیرا در سیری افقی به راه خود ادامه می‌دهد، نه برای عالم و طبیعت مبدئی می‌بیند و نه غایت و فرجامی برای آن در نظر می‌گیرد و نه دانشی که خود دارد عطای خدا و موهبت الهی می‌یابد.» (همان، ص ۱۳۵)

«حاصل آن که: (۱) نگاه طبیعت‌زده حس‌گرا برای «علوم» مبدأ و هدف قائل نیست لذا از «خلقت» به «طبیعت» یاد می‌کند. (۲) برای «عالم»، یعنی خود شخص طبیعت‌گرا آغاز و انجامی معتقد نیست. (۳) برای «علم» مبدأ و هدف قائل نیست، بلکه خیال‌پردازی او را به این وادی می‌کشاند که بخشی از علم را کوشش خود و بخش دیگر را شانس، تصادف، رخدادهای اتفاقی به عهده دارد... معلم واقعی را نمی‌بیند و علم را یکسره موهون تلاش و کوشش و استعداد فردی خویش می‌شمرد.» (همان، ص ۱۳۸-۱۳۷)

۳ اکنون برای تحقق علم دینی و درک صحیح آن، دو کار لازم است: یکی تصحیح نگاه ما به دین و دیگری تصحیح نگاه ما به علم. به تعبیر دیگر، با اتخاذ دو مبنای خاص دین‌شناختی و علم‌شناختی است که «علم دینی» به معنی صحیح خود نمودار می‌شود:

الف. تصحیح تلقی ما از دین

اولین گام در اصلاح، بازگرداندن دین به دامن «هستی‌شناسی الهی» است: «زیرا این فلسفه با اثبات جهان غیب، فطرت ثابت انسان و خلقت سُنَن غیرقابل تغییر خداوند سبحان، علاوه بر ابطال فلسفه‌های مادی، راه را بر روی فرضیه‌های متکی بر آن فلسفه‌ها نیز مسدود می‌نماید... با اثبات دین به عنوان مجموعه قوانین و مقررات ثابتی که مبین انسان و جهان و پیوند میان آن دو است، نقش دین نسبت به جمیع معارف و علوم آشکار می‌گردد. بر این مبنا دین نه تنها مخالف با عقل نیست، بلکه مدلول اصول و قوانین مبرهن عقلی

از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی، علم بمأهو علم یعنی علم در مقام ثبوت و علمی که اوراق کتاب تکوین الهی را ورق می‌زند و پرده از اسرار اسلامی و دینی است و معنا ندارد که آن را به دینی و غیر دینی و اسلامی و غیراسلامی تقسیم کنیم.

علم نیز گردید. محدود کردن دامنه دیانت - که در واقع، دستبرد به مرزهای دین و حقایق آن است - ساده‌ترین راهی بود که متولیان شریعت مسیحیت در معامله با حریفان و رقیبان خود به آن مبادرت ورزیدند... آنان پنداشتند که با این معامله می‌توانند دین را لااقل در محدوده خاص برای خود محفوظ نگه دارند؛ غافل از این که رقیبان قدرتمند به این مقدار عقب‌نشینی کفایت نمی‌کنند... کشیشان دین را از علم جدا دانسته و قلمروی علم و دین را بیگانه از یکدیگر خواندند، لیکن [صاحبان] علوم حسی و فرضیه‌های علمی، بی‌رحمانه به داوری درباره دین پرداخته و به پنداری و خرافی بودن دین و یا ذهنی بودن و عینی نبودن آن حکم کردند...

ابتدا با این فرضیه که هرچه به چشم نیاید و با حس اثبات‌پذیر و یا ابطال‌پذیر نباشد، ذهنی و بی‌معناست، به پوچ بودن مفاهیم و معانی دینی نظر دارند و سپس با فرضیه‌هایی از این قبیل که هر آنچه در ذهن می‌باشد مانند خود انسان موجودی محسوس و گذرا و در تغییر است، معرفت دین و شریعت را امری متغیر و متحول دانستند و از آن پس با تحلیل عوامل فردی و اجتماعی‌ای که در تشکیل ذهنیت انسان دخیل هستند، پندار دیانت را نیز ره‌آورد جبری شرایط روانی، اجتماعی و یا اقتصادی خاص معرفتی کردند. همچنان که ملاحظه می‌شود در حالی که دین کلیسا فریاد برمی‌آورد که من را با علم کاری نیست، علم با صبوری تمام خود را به آن نزدیک کرده و از هیچ تحقیر و تضعیفی نسبت به آن دریغ نمی‌ورزید. در بخش فلسفه و هستی‌شناسی نیز وقتی کلیسا پیوند خود را با استدلال و اقامه برهان عقلی و هستی‌شناسی الهی قطع می‌کند، فلسفه‌های مادی و جهان‌شناسی‌های حسی و غیرالهی حمله خود را نسبت به مبانی و اصول دین به طور مستقیم آغاز می‌نمایند.» (همان، ص ۱۵۶-۱۵۳)

ورود تحریفات از جهات دیگری نیز به رابطه علم و دین ضربه زد: «از آن‌جا که کتاب‌های آسمانی پیشین نظیر عهد عتیق و عهد جدید سرشار از تحریفات بوده، گزارش‌های آن‌ها از حوادث طبیعی و تاریخی متأثر از دانش‌ها و آگاهی‌های ناقص بشری بود؛ و قبول تقدس و ثبات دینی برای این گزاره‌های طبیعی‌ای که با تجربیات و مشاهدات بعدی بشر به گونه‌ای آشکار تناقض داشت، تا مقطعی از تاریخ، مانع از رشد علوم تجربی و طبیعی و از آن پس موجب انکار ارزش علمی گزاره‌های طبیعی و تاریخی متون دینی گردید. متکلمین یهودی و مسیحی با نفی بار علمی گزاره‌های طبیعی و تاریخی و حتی عقلی متون مذهبی، ارزش دینی آن‌ها را در ظهور و اظهار تجربیات و ادراکات دینی انبیا و اولیا در ظرف آگاهی‌های نسبی و عصری زمان‌شان دانستند و خطاهای آشکار کتب مقدس را به کاستی و ضعف آگاهی‌های بشری انبیا استناد دادند و این گونه بود که میزان و فراقان بودن حقایق دینی برای علوم مختلف مورد انکار قرار گرفت، در حالی که اگر عصمت و چهره الهی وحی، نه تنها در اخذ و دریافت از خداوند، بلکه در حفظ و اظهار آن مورد قبول واقع شود، از پیام علمی گزاره‌های علمی متون دینی و نقشی که این گزاره‌ها در کشف واقع دارند، نمی‌توان بی‌توجه گذشت.» (همان، ص ۱۶۳-۱۶۲)

از طرف دیگر، «پس از رشد حس‌گرایی، علوم قدرت قضاوت و داوری خود را درباره قضایای ارزشی و حتی قضایای غیرارزشی‌ای که به‌گونه‌ای از طریق آزمون در معرض حواس انسان قرار نگیرد، از دست دادند، زیرا در این جهان‌نگری گرچه قوانین علمی همگی پندار و یافته ذهن آدمی هستند لیکن تنها آن دسته از پندارها شایستگی عنوان علمی را پیدا می‌کنند که از طریق حسی آزمون‌پذیر باشند. بدین ترتیب قضایای ارزشی تنها بیانگر گرایش‌های اشخاص هستند؛ این گرایش‌ها که اموری کاملاً فردی و شخصی هستند، بدون آن که تابع یک روند منطقی و علمی باشند، تحت تأثیر عوامل گوناگون ایجاد می‌شوند و از بین می‌روند... ۳ [و البته] جهت دهنده دانش‌ها

علم اگر علم است نمی‌تواند غیراسلامی باشد، زیرا علم صائب، تفسیر خلقت و فعل الهی است و تبیین کار خدا حتماً اسلامی است؛ گرچه فهمنده این حقیقت را دریابد و خلقت خدا را طبیعت بپندارد. کفار بخشی از حقیقت را می‌گیرند و بخش دیگری از آن یعنی ارتباط طبیعت با خداوند و مبدأ تعالی را انکار می‌کنند.